

# پنج

پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



Oxford  
REFERENCE

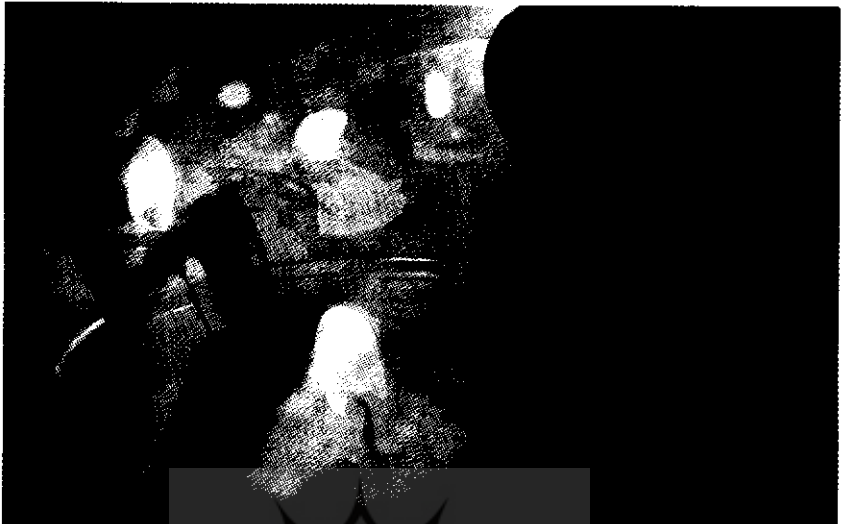
ENGLISH

includes  
illustrated  
finder

New



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## ایمان به منزلت‌های بنیای تربیت اخلاق

هری فرن هاوت / ترجمه علی کوچکی

«تربیت اخلاقی»، دغدغه بسیاری از متفکران عرصه تربیت و اخلاق است. یکی از محوری‌ترین مباحث این موضوع، نسبت میان تربیت اخلاقی و دین است. از دیرباز این پرسش مطرح بوده که دین و باورهای دینی چه نقشی در حوزه اخلاق دارند؟ آیا اخلاق را می‌توان عرصه‌ای فارغ از مسائل دینی و باورهای مذهبی افراد دانست؟ اگر میان این دو رابطه‌ای برقرار است، این رابطه چگونه است؟ آیا دین و مذهب، پشتوانه اخلاق است؟ و آیا می‌توان به بحث تربیت اخلاقی پرداخت اما بیانی کاملاً غیردینی و غیر ایمانی داشت؟ از دیگر سو، جوامع امروز همچون گذشته یکدست و یکسان نیست. در سراسر جهان مجموعه‌ای رنگارنگ از معتقدان به مذاهب، فرهنگ‌ها، زبان‌ها و دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی متفاوت وجود دارد. در چنین جوامعی بحث رابطه دین و اخلاق دچار پیچیدگی‌های بیشتری می‌شود. هنگامی که در چنین جوامعی، تنوع و گوناگونی، به رسمیت شناخته شود با نظام‌های تکثرگرا مواجه می‌شویم؛ نظام‌هایی که تنوع را در جامعه می‌پذیرند و با پذیرش آن، ناگزیر از پرداختن به

جنبه‌هایی از بحث تربیت اخلاقی می‌شوند که این مقاله بر محور آن شکل گرفته است.

این مقاله برای محیطی غیر از جامعه ما نگاشته شده و اقتضائات خاص خود دارد. با این حال خواننده می‌تواند به تناسب جامعه خود در مورد مباحث آن داوری کند. نکته قابل توجه این که در مقاله حاضر، دیدگاه اخلاقی - تربیتی «کهلیبرگ» به آشکارا به نقد کشیده شده است. دیدگاه‌های کهلیبرگ، در حوزه تربیت، روانشناسی و اخلاق ممتاز است و در مجامع علمی ما مقبولیت یافته است، لذا نقد و بررسی وی در این حوزه‌ها، غنیمت است.

نکته آخر این که هرچند نویسنده مقاله، شخصیتی مسیحی است، اما مسیحیت به عنوان نمونه‌ای از مذاهب و ادیان تلقی شده است و هر مسلمان یا معتقد به دین دیگری، می‌تواند موافق یا مخالف رویکرد او باشد\*.

### چکیده

بی‌تردید پژوهش درباره بنیان تربیت اخلاقی پرسش‌هایی درباره نسبت اخلاق و دین برمی‌انگیزد. برای درک این موضوع پیچیده، تغییر زمینه ادراک و تمرکز بر تربیت اخلاقی به منزله امر مبتنی بر ایمان، سودمند است. بر اساس دیدگاه «کانتول اسمیت»<sup>۱</sup> و «تیلیخ»<sup>۲</sup> می‌توان ایمان را امری با عنوان دلواپسی (دل‌بستگی) نهایی، برداشت کرد که کانون توکل و تعهد است.

نظریه کهلیبرگ در این جستار برای این ادعا که تربیت اخلاقی بر ایمان مبتنی است، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. بحث خواهد شد که پذیرش پیش

\* . مترجم

۱. Wilfred cantwell Smith.

۲. Tillich.



از تأمل ارزش ذاتی افراد نشان دهنده جوهر اعتقادی نظریه کهلبرگ است. از نگاه وی ارزش اشخاص به عنوان (اصل خدشه‌ناپذیر) شرط ایمان و نه به عنوان نتیجه استدلال پذیرفته می‌شود.

این جوهر و هسته ارزشی، به اعتقاد انسان‌محورانه افراطی در نظریه کهلبرگ معطوف است و با جهت‌گیری کسی که از اصل اعتقادی متفاوتی تبعیت می‌کند، کشمکش‌های مختلفی به بار می‌آورد. اگر تربیت اخلاقی را به عنوان امر برآمده از ایمان تلقی کنیم آن گاه مسأله مبنای تربیت اخلاقی در یک جامعه تکثرگرا پیچیده‌تر خواهد شد. در این نوشته دیدگاه تکثرگرایی ارزیابی خواهد شد و در نهایت یک شیوه پرورشی با بیان تربیتی عمومی که مد نظر گرایش‌های اعتقادی متفاوت است، پیشنهاد خواهد شد.

## ۱. ایمان و بنیان تربیت اخلاقی

حجم مهمی از تاملات فلسفی رایج درباره تربیت اخلاقی مربوط به تبیین اساس و مبنای تربیت اخلاقی در جوامع تکثرگراست. این مقاله برآن است که مبحث جاری و مسائل مربوط به این حوزه می‌تواند با توجه به رابطه ایمان و اخلاق و این که استلزامات این رابطه برای اندیشه تکثرگرا کدام است، طرح شود. کشف رابطه ایمان و اخلاق، راه پژوهش دقیق‌تر، برای دستیابی به فهم مبنای تربیت اخلاقی هموار می‌کند. چنین پژوهشی به طور کاملاً طبیعی پرسش‌های عمیق و پیچیده‌ای درباره معنا و جهت تربیت اخلاقی پیش رو می‌نهد و ما را ناچار می‌سازد تا مقصود خود را از

جهت‌گیری درباره هدف تربیت اخلاقی و مبدأ ارزش‌های خطیر به روشنی بیان کنیم. پافشاری بر پژوهش در مبنای تربیت اخلاقی به صورتی اجتناب‌ناپذیر ما را با امری رو در رو می‌سازد که بعضی آن را محدود کردن پرسش‌های اخلاقی می‌خوانند.

«لارنس کهلبرگ»<sup>۱</sup> آشکارا، این نکته را تأیید کرده است. او می‌داندست که پژوهش درباره دلایل عقلی - اخلاقی بر قضاوت اخلاقی، در نهایت به این پرسش‌ها ختم می‌شود که چرا باید اخلاقی بود؟ این سؤالی است که با بنیادهای تربیت اخلاقی و عقلانیت اخلاقی مرتبط است. کهلبرگ علی‌رغم تلاش برای حفظ استقلال اخلاق، تأکید می‌کند که پرسش از «چرایی لزوم اخلاق» نمی‌تواند از طریق محدوده تفکر اخلاقی پاسخ داده شود و در نهایت به پاسخی دینی نیازمند است.

دیدگاه کهلبرگ در این مسأله باز تابنده این واقعیت است که تحقیق درباره مبنای تربیت اخلاقی نمی‌تواند از پرسش‌های اساسی - مانند طبیعت افراد، اهداف و آرزوهای ما در روش زندگی اجتماعی، و معنادار بودن یا بی‌معنایی آن در اواخر قرن بیستم، برکنار ماند.

این پرسش‌ها پوششی دینی دارند. این مسائل از سنخ پرسش‌هایی است که ایمان دینی علاقه‌مند است تا به آن‌ها پاسخ نهایی دهد. نمی‌توان انکار کرد که امروزه بسیاری از مردم خارج از چارچوب سنت‌های نظام‌مند دینی به این مسائل می‌پردازند. با این حال، بسیاری دیگر پرداختن به چنین



پرسش‌هایی را بدون ارجاع به جنبه‌های دینی تجربیاتشان ناممکن می‌دانند. علاوه بر این، زمینه فرهنگی غرب و میراث دینی، به ما می‌گوید که کند و کاو در مبنای تربیت اخلاقی بدون توجه به چگونگی رابطه میان دین و اخلاق در سنت‌های متفاوت و دیدگاه‌های معاصر، به لحاظ تاریخی، غیرمسئولانه است.

با توجه به همه این فرض‌ها، هنگام تحقیق در مبنای تربیت اخلاقی ناچاریم تا از وجه اشتراک دین و اخلاق کاوش کنیم، هر چند این امر کافی نیست. بنابراین رویکرد این مقاله، ارتباط دادن نسبت میان دین و اخلاق با مبنای تربیت اخلاقی از نظر پرسش اخلاقی است.

شاید برای داشتن رویکرد بهتری، بتوان از منظر «تعهد دینی»، به این مسأله پرداخت.

اگر کسی مانند من، بر این عقیده باشد که تعهد دینی لازمه زندگی معنادار است، آن‌گاه تعهد دینی رابطه مستقیمی با مسائل مورد علاقه همچون مبنای تربیت اخلاقی خواهد داشت. بنابر این دیدگاه، مسائل دینی و اخلاقی نمی‌توانند به صورت مصنوعی (ساختگی) در فضاهای جداگان‌های قرار بگیرند. شاید بسیاری از شرکت‌کنندگان در بحث ماهیت تربیت اخلاقی، از تصور آغاز دیگر بار مسأله دین - اخلاق بر خود بلرزند. هر دو دیدگاه علمی و عامیانه درباره ماهیت و اهمیت نسبت دین و اخلاق به صورت عمیقی دچار تشتتند. در این بخش مناقشه و اختلاف نظر بیداد می‌کند. چرا که انسان‌ها با برداشت‌های دینی و اخلاقی کاملاً متعارض سروکار دارند و از این رو در نسبت آن‌ها نیز چنینند.

در ایالات متحده مسائل مربوط به این موضوع مشکل‌ساز نیست. چرا که دولت بنابر نظریه رسمی جدایی دین) از سیاست در تربیت عمومی، برداشت روشنی دارد. برای بسیاری از مربیان اخلاق، کارکردهای بحث دین و اخلاق، حریمی ممنوع به شمار می‌رود. حاکمان نیز در دهه‌های گذشته، بخش بزرگی از تلاش‌های خود را در جدا کردن تربیت اخلاقی از دین، به لحاظ نظری و عملی، صرف کرده‌اند.

در واقع، تلقی اخلاق و تربیت اخلاقی به عنوان امری مستقل از دغدغه‌های دینی در ملاحظات جاری دربارهٔ ابعاد اخلاقی تربیت، جایگاه متعارفی یافته است. شاید در چنین وضعی تلاش برای توجه دادن به جنبه‌های دینی در مبنای تربیت اخلاقی، گامی ارتجاعی تلقی شود. در حالی که - بنا به پیشنهاد من - برای رد این جنبه‌ها باید چشمانمان را به روی آن دسته از مسائل که حقیقتاً مشکل‌آفرینند بگشاییم.

## ۲- بازسازی رابطه ایمان با اخلاق

شاید در چنین وضعیت دشواری، تغییر جهت در کانون مفهومی بحث و ارائه آن به روشی دیگر سودمند باشد. با این کار از پاره‌ای موانع طبیعی در چارچوب تصویری بحث، پرهیز می‌شود. به بیان اشمیت، مفاهیم و الگوهای مفهومی‌ای که ما به کار می‌بریم با پنجره‌هایی قابل قیاسند که از طریق آن‌ها، هم دیده می‌شویم و هم به بیرون می‌نگریم. گاه این پنجره‌ها نیازمند تمیزکردند و چه بسا که در حال تمیزکردن آن‌ها برای دقایقی به خود پنجره‌ها دقیق شویم نه آن‌که از طریق آن‌ها به چیزی بنگریم. همچنین





گاهی در بررسی دقیق درمی‌یابیم که با جابجایی پنجره‌ها (و نه تنها تمیز کردن آن‌ها) می‌توانیم چشم‌انداز بهتری داشته باشیم؛ در این مورد تصمیم می‌گیریم پنجره‌ای را در این جا یا آن جا بزرگتر کنیم؛ یا پنجره فعلی را با پنجره‌ای دیگر با شکل و قالب متفاوتی جایگزین کنیم.

در این جستار تلاش کرده‌ام تا در پنجره‌های مفهومی‌ای تجدیدنظر کنم که در حال حاضر در بررسی نسبت دین و تربیت اخلاقی به صورت متعارف به کار می‌رود.

کنجکاوای دربارهٔ رابطهٔ اخلاق و ایمان به ما کمک خواهد کرد تا با وضوح بیشتری دریابیم که مبنای تربیت اخلاقی به‌صورتی اجتناب‌ناپذیر مسأله‌ای ایمانی است. صرف‌نظر از این‌که باورها در قالبی دینی بیان شده‌اند یا با اصطلاحاتی غیردینی، این امر مسأله‌ای اعتقادی است.

برای توجیه تلاش یادشده، ضروری است توضیحی دربارهٔ مقصود خود از ایمان بیان کنم. در دهه‌های گذشته اخلاق‌دانان، فیلسوفان دین و الاهدانان مختلف، مطالب مهمی برای درک کامل‌تر نقش ایمان در زندگی بشر، طرح کرده‌اند. دیدگاه «اسمیت» در این باره راهگشاست. اسمیت می‌کوشد تا توجه را از فهم زندگی دینی به موضوعات و مسائل قابل مشاهدهٔ نظام اعتقادی و عمل عبادی معطوف کند. به بیان او این تمرکز، گرفتار الزامات زندگی دینی نمی‌شود. برای نشان‌دادن چنین الزاماتی، اسمیت موضوع ایمان را به کار می‌برد. او استدلال می‌کند که در سنت‌های دینی مختلف، ایمان، امری است که هماهنگ کننده قلب فرد با



پاره‌ای امور و زندگی براساس وفای به عهد است. ایمان به این معنا جهت‌گیری فرد را نسبت به خود، هم‌نوعان و جهان نشان می‌دهد. جهت‌گیری ایمانی، روش فرد را در یافتن معنای زندگی شکل می‌دهد. ایمان به جهان‌بینی فرد و روش زندگی او در جهان جهت می‌دهد.

«اچ ریچارد نیبور»<sup>۱</sup> نظریه مشابهی ارائه کرد و ایمان را به عنوان توکل و وفاداری به چیزی که شخص یا جامعه آن را به عنوان محور نهایی ارزش‌ها می‌پذیرد، معرفی کرد. اصطلاحات تخصصی این گونه تعریف‌ها از ایمان در کتاب «پویش ایمان»<sup>۲</sup> از ال‌هیدان معروف «پل تیلیخ» یافت شود. به نوشته وی «ایمان امری غایی است که دغدغه آن را داریم. تکاپوی ایمان، تکاپوی دلوپسی و دغدغه‌های نهایی ماست». بر طبق نظر تیلیخ انسان‌ها دل‌نگران بسیاری چیزها هستند، اما در نهایت دل‌نگران چیزهایی هستند که زندگی آن‌ها را سامان می‌دهد و دلوپس چیزی هستند که تحقق آن را انتظار می‌کشند.

ایمان امری غایی است که دغدغه آن را داریم. تکاپوی ایمان، تکاپوی دلوپسی و دغدغه‌های نهایی ماست.

ترجمه \*



ایمان چیزی نیست که فقط یکی از اجزا یا اعمال شخص را درگیر کند، ایمان به عنوان دلوپسی نهایی بر کل شخصیت فرد تأثیر می‌گذارد.

۱. H. Richard Niebuhr.

۲. Dynamics of Faith.

ایمان در کانون زندگی شخصی حضور دارد و همه اجزای آن را در بر می‌گیرد. ایمان محوری‌ترین فعل نفس انسان است.

چنان‌که بیان شد ایمان، توکل یا تعهد سپردن به چیزی است که جهت‌گیری حالات مختلف زندگی فرد یا جامعه را تأمین می‌کند. می‌توان گفت این مفهوم از ایمان، آگاهی از نحوه نگرش به واقعیت و زندگی است. به بیانی فنی‌تر جهان‌بینی ما را شکل می‌دهد. رابطه تنگاتنگ ایمان و جهان‌بینی صورتی رسمی یافته است؛ مثلاً در بیان «نینیان اسمارت»<sup>۱</sup> در پژوهش او درباره الگوهای اعتقادی انسان دینی و سکولار.

گاه در آموزه‌های اخلاقی مسیحیت برای بیان این نظریه که ایمان نحوه نگرش به زندگی این جهانی را شکل می‌دهد و دربرگیرنده زندگی اخلاقی است، علاوه بر جهان‌بینی، مفهوم بصیرت نیز به کار می‌رود.

---

❁ ایمان چیزی نیست که فقط یکی از اجزا یا اعمال شخص را درگیر کند، ایمان به عنوان دلوپسی نهایی بر کل شخصیت فرد تأثیر می‌گذارد. ایمان محوری‌ترین فعل نفس انسان است.

### ۳. نظریه کهلبرگ به عنوان نمونه ارزیابی

برای فهم مدعای من (تربیت اخلاقی مبتنی بر ایمان است) نظریه کهلبرگ به عنوان نمونه ارزیابی، قابل توجه است. زیرا جاذبه و اعتبار رهیافت او تا حدی به مدعای او - که اهداف و دغدغه‌های تربیت اخلاقی

دولتی باید از اهداف و دغدغه‌های دینی، متمایز باشد - بستگی دارد. به عبارت دیگر، کهلبرگ مدعی فراهم کردن رویکردی سراسر عرفی، غیرفرقه‌ای و غیرتلفیقی به تربیت اخلاقی است. مربیانی که برای تربیت اخلاقی مبنایی غیردینی جستجو می‌کردند از این دیدگاه استقبال کردند.

نمونه بارز تأثیر دیدگاه کهلبرگ در این ارزیابی را می‌توان در ایالت «اونتاریو»<sup>۱</sup> کانادا یافت. در دهه ۱۹۶۰ نظریه کهلبرگ از سوی یک هیئت تحقیقات ایالتی که برنامه تربیت دینی موجود در اونتاریو را بررسی می‌کرد، پذیرفته شد. در ۱۹۶۹ این کمیته پیشنهاد کرد برنامه تربیت دینی موجود لغو و رویکردی صرفاً غیردینی، برای تربیت اخلاقی وضع شود. برای القای اصول مسلم اخلاقی، هیئت، این دیدگاه روشن را درباره مبنای تربیت اخلاقی بیان کرد که: «برای احترام به اعتقادات شخصی و باورهای دیگران، ملاک توسعه اخلاقی، باید عدالت باشد. این گروه تأکید کرد که: «اگر معیار بودن عدالت، رضایت خاطر ما را فراهم کند، اصل مسلمی را پذیرفته‌ایم که ما را از ویژگی منحصر به فرد حمایت در هر زمان و در هر موقعیتی برخوردار خواهد ساخت».

این هیئت، هنگام تشریح این دیدگاه، از بیانی اعتقادی استفاده کرد، که تعبیری از همان اصطلاح ایمان است. اگر ادعای کهلبرگ درباره سرشت غیردینی رویکردش، نقش مهمی در تقویت نظریه وی داشت، پس، نظریه کهلبرگ عالی‌ترین نمونه ارزیابی تلاش من برای بازفهمی نسبت میان



ایمان و اخلاق خواهد بود. اگر چه تصور عمومی این است که کهلبرگ در قراردادن اخلاق بر بنیانی غیردینی موفق بوده است، اما نشان خواهیم داد که رویکرد او گرایشی ایمانی دارد. نظریه کهلبرگ منوط به پایه‌های اعتقادی ویژه‌ای است. به گمان من دنبال کردن این سیر، نظریه تحول دورنی کهلبرگ را روشن خواهد کرد. مباحث «مایکل پولانی»<sup>۱</sup> ابعاد ضمنی یا چارچوب اندیشه کهلبرگ را نشان می‌دهد. تلاش من این است که نشان دهم، نظریه غیردینی کهلبرگ مبتنی بر ایمان است.

هدف من فهم بهتر نظریه کهلبرگ نیست. اما به کمک نظریه وی به عنوان بهترین نمونه، می‌توان نشان داد که تربیت اخلاقی یک مسأله ایمانی است. در این صورت، لازم است مسأله مبنای تربیت اخلاقی را در یک جامعه تکثرگرا، مجدداً بررسی کنیم.

باید راهی بیابیم که به صورتی منصفانه با مخاطبان اجتماعی خود سخن بگوییم. مخاطبانی که در جستجوی تربیت اخلاقی سازگار با گرایش‌های مذهبی خود هستند، اما گرایش آنان با گرایش کهلبرگ متفاوت است. امروزه شمار فزاینده‌ای از چنین شهروندانی، مدارس مستقل یا آموزش خانگی را برمی‌گزینند که نشانگر نارضایتی آنان از جهت‌گیری مذهبی در تربیت دولتی است. برای درک علاقه‌مندی ما به این امر، لازم است راه‌هایی برای فهم این مسأله و روش‌های پرداختن منصفانه به آن بیابیم. اگر تربیت اخلاقی مبتنی بر ایمان باشد، پذیرفتنی نیست حوزه

تربیت اخلاقی دولتی در جامعهٔ مردم‌سالار براساس جهت‌گیری‌های ثابت مذهبی یک یا چند گروه باشد؛ در حالی که جمعیت‌های دیگر جهت‌گیری‌های غیردولتی را سودمند می‌دانند.

#### ۴. تلقی کهلبرگ از اخلاق و دین

برداشت من از ماهیت ایمان، مرا به موضعی انتقادی در برابر برداشت کهلبرگ از رابطهٔ دین و اخلاق سوق می‌دهد. تأکید وی بر استقلال اخلاق در مقابل دین، در نوشته‌های آغازین، او را به پافشاری بر عدم وابستگی استدلال و رشد اخلاقی به دین، کشانده است. در این دیدگاه، دین به عنوان عاملی قابل ملاحظه در این حوزه به شمار نمی‌رفت. اگرچه ممکن است، به قول کهلبرگ، نقشی در گسترش باورهای قطعی اخلاق داشته باشد؛ مانند کنترل زاد و تولد و طلاق. چنان‌که بحث کهلبرگ، بر برداشت تنگ‌نظران‌های از دین، مثل وابستگی به یک سنت دینی و ناکامی در تمایز وابستگی دینی از تعصب دینی یک فرد متکی است. مضاف بر این که تأکید کهلبرگ بر استقلال اخلاق، مستلزم استقلال اخلاق از در نظر گرفتن دین نیست؛ استقلال (به معنای غیرقابل تقلیل) عرصه‌ای چون اخلاق می‌تواند با ابعاد دیگری از دغدغه‌های آدمی سروکار داشته باشد، نه با آن دسته از دغدغه‌هایی که موضوع رویکرد دینی فرد است. با این که دیدگاه کهلبرگ در نوشته‌های متأخر (یعنی پس از سال ۱۹۸۰) دربارهٔ دین و اخلاق از موضعی که وی در مقالات اولیه داشت، فراتر رفت، اما مهم آن است که در رویکرد او به تربیت اخلاقی، مفهوم تنگ‌نظرانهٔ وی از

وابستگی دینی، به کار رفته است. اگرچه او بعدها از ماهیت دین برداشت تازه‌ای به دست داد، اما همچنان باید اعتبار یا عدم اعتبار رویکرد غیرفرقه‌ای او مد نظر باشد. در بسیاری از نوشته‌های اخیر کهلبرگ در موضوع اخلاق - دین، تفکر دینی به عنوان حوزه‌ای ملموس از شناخت آدمی مطرح شده است.

چنان‌که پیشتر اشاره شد کهلبرگ تأکید داشت که ادعاهای استدلال اخلاقی خارج از تفکر دینی با طرح پرسشی همچون «چرا باید اخلاقی بود»، حد و مرز این دو نحوه تفکر را دنبال کرده است. کارکرد استدلال اخلاقی بر اساس نظر وی تصدیق معناداری زندگی و پایبندی اخلاقی در رویارویی با چنین پرسش‌هایی است. ایشان علی‌رغم پافشاری بر استقلال اخلاق، چندان اصرار نداشت تا استقلال اخلاق را از دین ابراز کند. البته تفکر اخلاقی و تفکر دینی تا حدودی مستقل به شمار می‌روند. به نظر می‌رسد که تصویر کهلبرگ از تفکر دینی، مفهوم ایمان را به عنوان تعهدی که به زندگی جهت می‌دهد، دربر ندارد. چرا که از نظر وی، تفکر دینی انجام نوعی تهذیب است. تفکر دینی از حوزه تفکر اخلاقی برمی‌آید و به پرسش‌هایی می‌پردازد که از عرصه تفکر اخلاقی جامانده است. اما تفکر اخلاقی بدون تفکر دینی نیز، دست کم در یک مورد می‌تواند به خوبی پیش رود و آن این که تفکر اخلاقی می‌تواند سرآغاز تفکر دینی باشد؛ اما به نظر نمی‌رسد، تفکر دینی در شکل‌گیری تعامل ما با جهان، در آغاز نقشی ایفا کند. درک ایمان فراتر از تغییراتی این چنینی طرح می‌شود. این

تعریف نه تنها بر اهمیت رسیدن به ایمان (یا به قول کهلبرگ، تفکر دینی) که بر ارزش شروع ایمان تأکید می‌کند.

کهلبرگ و پاور در مقالهٔ مشترکشان چنین نوشته‌اند که «معمولاً هنگام عدم مواجهه با محدودیت پرسش‌هایی مانند «چرا باید اخلاقی بود؟»، ما پیش از هر گونه تأملی، اطمینان داریم که باید اخلاقی باشیم».

آن‌ها اعتقاد بدون تأمل را ایمان خواندند؛ «بخشی از ایمان بر پایه چیزی است که کنش آگاهان‌های به تأمین اطمینان خاطر نهایی آن در خود و (از این طریق) معنابخشی به زندگی داریم» آن‌ها ادامه می‌دهند: «ایمان زمینه‌ساز امکانات بسیاری برای ساخت حکم یا فعل اخلاقی است، لذا در هر حکم اخلاقی، حکم ثانوی ضمنی نهفته است؛ و آن این‌که عمل براساس حکم اخلاقی، ضروری است». این حکم ضمنی ناشی از چیزی است که اطمینان خاطر بنیادین و معناداری زندگی را برای ما فراهم می‌کند.

در نوامبر ۱۹۸۵ در نشست عمومی «همایش انجمن تربیت اخلاقی» که در «تورنتو» برگزار شد، کهلبرگ از بیان مذکور دربارهٔ نقش ایمان فاصله گرفت. او اذعان کرد که این نظریه که «ایمان به منزلهٔ «باور پیش از تفکر» زمینه‌ساز امکانات بسیاری برای داوری‌های اخلاقی است»، تا حد زیادی، سهم «کلارک پاور» در مقالهٔ مربوط به پرسش بود. کهلبرگ امکان بحثی معنادار دربارهٔ ایمان را رد نکرد، اما به طور ضمنی خاطر نشان کرد که ترجیح می‌دهد ایمان را مسأله‌ای مربوط به باورهای خصوصی فرد به شمار آورد. او آشکارا بیان کرد که اگرچه امکان سخن گفتن از اعتقاد





شخصی‌اش را در این باره یافته است اما آن را به عنوان مسأله‌ای مربوط به  
مبنای نظریه تحول اخلاقی‌اش در نظر نداشت.

به اعتقاد من این عکس‌العمل کهلبرگ، خطری را متوجه بحث نمی‌کرد.  
او با انتخاب مفهوم ایمان به عنوان «امر شخصی»، از رسیدن به توافق با  
آنچه که او و پاور «باور پیش از تفکر» نامیده بودند ناکام ماند. در دیدگاه  
کهلبرگ کارکرد تفکر دینی بازگرداندن اعتقاد و تعادل به کسی است، که  
در پی پرسش‌های اخلاقی است؛ پرسش‌هایی که در باور (در شناخت  
دینی) ما ناهماهنگی و تزلزل ایجاد می‌کند. این صورت‌بندی ایجاب  
می‌کند که تفکر دینی مطلقاً نتواند به شکل عام درباره معناداری زندگی و  
به صورت خاص در تفکر اخلاقی، اطمینانی ایجاد کند. اما اگر تفکر دینی  
بر معنایی که به آن باور داریم بیشتر تأکید کند، در این صورت نظریه  
کهلبرگ پاره‌ای اطلاعات از ماهیت باور پیشینی به دست خواهد داد.

## ۵. منشأ ایمان در نظریه کهلبرگ

کهلبرگ بر تقدم عدالت بر اخلاق تأکید داشت. عدالت به عنوان  
بی‌طرفی، برداشتی که عموم مردم از تساوی اخلاقی دارند، اصل کلیدی  
اوست. اما خاستگاه اصل عدالت کجاست؟ و چرا او تصور می‌کرد، که  
قراردادن آن به عنوان اصل محوری اخلاق، قابل قبول است؟ پاسخ این  
پرسش در مفهوم احترام به اشخاص نهفته است.

در واقع چگونگی ارتباط عدالت و احترام به اشخاص در اندیشهٔ کهلبرگ هیچ‌گاه روشن، نبوده است. چنان‌که «دونایت بوید»<sup>۱</sup> اشاره کرده است، گاه کهلبرگ عدالت و احترام به اشخاص را با هم برابر دانسته و گاه آن‌ها را به یکدیگر پیوند داده است.

با این حال بوید نشان داد که کهلبرگ، احترام به اشخاص را به صورتی منسجم به عنوان اساسی‌ترین اصل در کامل‌ترین مرحلهٔ اخلاق به رسمیت شناخته است. کهلبرگ و دیگران در مقالهٔ «بازگشت از مرحلهٔ ششم» وضوح بیشتری به این مسأله دادند. آن‌ها اذعان کردند که احترام به اشخاص مفهومی جوهری است که همواره عامل انسجام در تصور کهلبرگ از مرحلهٔ ششم بوده است. با این توضیح که بحث کهلبرگ در گذشته بر عدالت متمرکز بوده، اما به عقیدهٔ آن‌ها، اصل اساسی، احترام به اشخاص است و این مفهوم متضمن نیک‌خواهی و عدالت است.

نکتهٔ کلیدی این عبارات، این است که تأکید کهلبرگ بر عدالت، مفهوم احترام به اشخاص را مسلم انگاشته است. می‌توان این مطلب را به عنوان گامی به پیش، در نظر گرفت و پرسید که چرا باید برای اشخاص احترام قائل بود؟ چرا این مسأله به عنوان «قلب انگیزش‌ها» در نظریهٔ کهلبرگ مطرح شده است؟

در پاسخ می‌توان گفت که کهلبرگ در تأکید بر احترام به اشخاص به صورتی آگاهانه، با عقیده کانت همسو است، که برای تدوین وظیفهٔ مطلق،



توجه را از «امر صرفاً ظاهری» به «امری ذاتی» معطوف می‌کند. کهلبرگ می‌نویسد «در قلب انسان، براساس مفهوم کانتی اخلاق، مفهومی از احترام به اشخاص نهفته است و این یعنی وظیفه‌ای بی‌قید و شرط در برخورد با هر فرد به عنوان یک غایت و نه به منزلهٔ یک وسیله». منظور وی تأکید کانت با این عبارت بود که «بنا به عقیدهٔ من... آن فرد و به طور کلی هر موجود عقلانی، به سان غایتی در خود است». همچنین برای کانت هر غایت در خود - در حالی که دارای ارزش مطلق در خود و از خود باشد - می‌تواند زمینه‌ساز وظیفهٔ مطلق باشد.

برای کهلبرگ، عدالت و احترام به اشخاص، ریشه در ارزش انسان‌ها دارد. احترام به اشخاص ضروری است؛ چرا که اشخاص، منزلتی دارند که باید آن را حرمت نهاد و حفظ کرد؛ اشخاص دارای منزلتند چرا که ارزشمندند.

کهلبرگ تأکید داشت که اصول محض اخلاقی، ما را به مبادی الزامی در وضعیت اخلاقی رهنمون می‌شود و این مبادی در ارزش زندگی ریشه دارد. ارزش حیات هر فرد انسانی بیشتر از هر اصل اخلاقی دیگر برای کمال انسان است. احترام به ارزش و منزلت حیات انسان، شالودهٔ اخلاق است. در اینجا پرسش «چرا عدالت؟» به حدود نهایی خود دست می‌یابد. مفهوم کهلبرگی اخلاق، «ارزش اخلاقی ذاتی» را برای هر شخصی مسلم می‌گیرد.

برای «باور و اعتقاد پیش از تفکر» اساسی است که، پرداختن به تفکر اخلاقی با معنا می‌باشد. این مفاهیم از احترام و ارزش ذاتی، ما را به جوهر



اعتقادی نظریهٔ کهلبرگ نزدیک می‌کند. کهلبرگ در این نکته همانند کانت است. این امر نکتهٔ محوری نظریهٔ او را نشان می‌دهد. در بیان تیلیخ ارزش ذاتی اشخاص و دلوایی نهایی آن‌ها نسبت به چیزی است که به سراسر زندگی اخلاقی جهت می‌دهد.

کهلبرگ ارزش ذاتی اشخاص را براساس استدلالی عقلی نپذیرفت. بلکه او به سادگی قبول کرد که این امر راه حل شرایط موجود است. او تأکید می‌کند که ارزش ذاتی اشخاص، علت بسیاری از بایدهای اخلاقی است. همهٔ آنچه این علائم نشان می‌دهند این است که کهلبرگ ارزش ذاتی اشخاص را از طریق ایمان پذیرفته است. اینجاست که او گام اعتقادی خود را برمی‌دارد.

نخستین واکنش خواننده به این تحلیل شاید تأیید موضع کهلبرگ باشد. شاید پرسیده شود که چگونه ممکن است کسی بتواند با مفهوم «احترام به ارزش ذاتی اشخاص» مخالفتی داشته باشد؟ حقیقت این است که این تأکید واقعاً جذاب است.

با کهلبرگ موافقم که مفهوم احترام به اشخاص جزء اساسی هر تلاش برای گسترش نظام اجتماعی متعهد است و تعامل صادقانهٔ انسانی را در نظر می‌گیرد.

این مسائل که موجودات انسانی دارای ارزش و سزاوار احترام هستند، در تفسیر مسیحی، ذاتی نیستند. ارزش و منزلت اشخاص یک غایت ذاتی نیست بلکه انسان‌ها در رابطه با خداوند و دیگر موجودات دارای اعتبارند و منزلت و ارزش آن‌ها به این نسبت‌ها مربوط است.



قصد من نشان دادن این واقعیت است که مفهوم احترام به اشخاص و مفهوم ارزش انسان، مشروط به تبیین دقیق نظریه کهلبرگ است. چرا که کهلبرگ مفهوم منزلت و ارزش اشخاص را مستقیماً به تعریف مطلوب خود، از اشخاص، با ویژگی تعقل، ربط داده است. وی در این مفهوم مدافع سنت روشنگری و ارتقای قابلیت‌های فکری نوع انسان‌ها است.

برای کهلبرگ شخص آزاد و متعقل، معیار و معرف اخلاق است. در جایی که قدرت تجویزی اصول اخلاقی در ارزش ذاتی افراد ریشه دارد، فرد، معیار است.

اصول اخلاقی نیز «در نهایت به عنوان طرحی کلی، قابل تعریف است که به تعامل اجتماعی انسان‌ها سامان می‌بخشد».

از طریق تفکر اخلاقی، انسان‌ها می‌توانند اصولی کلی را که ریشه در ارزش زندگی دارد معین کنند، بی‌آن که در ورزای چنین محدودیت‌های منطقی برای آزادی اشخاص - که ارزش غایی دارند - هیچ معیار اخلاقی و نظام اخلاقی‌ای وجود داشته باشد.

**در بیان تیلخ ارزش ذاتی اشخاص  
ودلواپسی نهایی آن‌ها نسبت به چیزی  
است که به سراسر زندگی اخلاقی جهت  
می‌دهد.**

تأکید بر استقلال عقلی افراد با برداشت خاص از تاریخ انسانی و آن شکل از جامعه که در تفکر کهلبرگ وجود دارد در هم تنیده است. برای

نمونه این مسأله به اعتقاد کهلبرگ، در لیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی جهان غرب بروز یافته است. به نظر وی ایدئولوژی، الگو یا ساختار کلی باور است که ارزش گذاری و نوع انتخاب را مشخص می‌کند. به نظر کهلبرگ اعتقاد پویا، جوهر سنت لیبرال است. این حرکت را در جهت اثباتی به این صورت می‌توان پذیرفت که افراد آزاد، به صورتی منطقی با استدلالی هماهنگ به دنبال تعریف یا طرح اصول اخلاقی‌ای می‌باشند که بر تعامل آن‌ها حاکم است. این صورت کلی دیدگاه اجتماعی کهلبرگ است، دیدگاهی که به سختی به اندیشه اجتماعی «جان راولز»<sup>۱</sup> می‌رسد.

وی هیچ‌گاه این واقعیت را پنهان نکرده است که شماری از فرضیات بهنجار اخلاقی و فرااخلاقی را در بسط تفکر خود به کار برده است. بدین ترتیب در جایی که از باورهای اساسی درباره ماهیت اشخاص به عنوان مبنای اخلاق دفاع شده است به جوهری ایمانی می‌رسیم. استدلال کهلبرگ براساس این باورهاست نه برای آن‌ها. کاملاً روشن است که این باورها به صورتی که عرفاً مسائل دینی شمرده شوند، بیان نمی‌گردند.

## ۶. بازبینی بحث ایمان و مبنای تربیت اخلاقی

اگر بتوان تربیت اخلاقی را به منزله مسأله‌ای ایمانی به شمار آورد، لازم است حساسیت بیشتری به تعارض جهت‌گیری‌های ایمانی موجود در جامعه خود داشته باشیم. در واقع تحلیل من از موضع کهلبرگ براساس



شناخت چنین تعارضی است. جهت‌گیری اعتقادی کهلبرگ با برداشت مسیحی من متفاوت است. تحلیل‌گران مختلفی خاطرنشان کرده‌اند که تأکید وی بر استقلال اخلاق باعث شده که او به دشواری بتواند افراد را به گونه‌ای تصور کند که برای آن‌ها عهدی الهی در نظر گرفته شود که بالاترین اولویت را به عنوان کمال اخلاقی دارد. این تأکید بر استقلال، بخشی از جهت‌گیری انسان محور او به واقعیت است؛ ارزش اشخاص عامل اساسی است. تأکید بر استقلال، از مفهوم افراطی او از خوداتکایی انسان پدید آمده است، حوزه تفکر دینی او نیز چنین مبنایی دارد.

من تمایل دارم از دیدگاه یک مسیحی، تصور کهلبرگ را از افراد، به عنوان موجودات عقلی و آزاد، با تعریف دیگری، به عنوان موجوداتی که تعهد را در نسبت با خداوند تجربه می‌کنند، جایگزین کنم. به جای مفهوم کهلبرگی در اصول اخلاقی، مفاهیم نظام اخلاقی دیگری را بپذیرم؛ نظامی با خاستگاهی خارج از افق تعامل عقلانی انسان، که می‌توان آن را یک نظام انعطاف‌پذیر فرض کرد. به جای دیدگاه لیبرالی کهلبرگ به جامعه می‌توان درباره جمعیتی انسانی سخن گفت که ریشه پیوندهای افراد آن، اموری غیر از قراردادهای متقابل است. به جای تمرکز بر اولویت اخلاقی عدالت به عنوان برابری، درباره دغدغه‌ای سخن خواهم گفت که به شکل عشق فرد به همسایه‌اش در مفهوم عشق به خداوند بیان شده است.

اما به رغم همه این تفاوت‌ها، مفهوم مشترک احترام به اشخاص، باعث می‌شود با موافقان جهت‌گیری کهلبرگ، به صورت صلح‌آمیز زندگی و به نحو سودمندی گفتگو کنم.

برای حرکت در این مسیر باید بسیار دقت کرد؛ زیرا مباحثی از این دست معمولاً در گفتگو رو در روی هم قرار می‌گیرند.

من به وضوح بر روح انسان‌گرایی غیردینی‌ای که کهلبرگ در آثار خود نشان می‌دهد تأکید کرده‌ام. از دیدگاه من جهت‌گیری کهلبرگ معرفی دقیقی از جریان غالب در فرهنگ ماست. این جهت‌گیری، بر اساس قانون، مجاز است و برای نحوه تربیت در مدارس جامعه ما شایسته دانسته شده است. پرسش [این جستار] این است که چرا آن نوع از جهت‌گیری زندگی که کسانی مثل من به رسمیت شناخته‌اند، مجاز و شایسته طرح در تربیت عمومی نباشد.

شاید بعضی بگویند که حتی اگر بپذیریم که نظریه کهلبرگ شکل‌دهنده‌گرایش غیردینی است اما این گرایش مبانی مناسبی برای زندگی مشترک در یک جامعه دموکراتیک فراهم می‌کند؛ اما من با این ادعا مخالفم. من این معنا از مفهوم احترام به اشخاص را می‌پذیرم، که ضرورتاً در یک جامعه تکثرگرای دموکراتیک قابل تحقق است. اما گمان نمی‌کنم که نظریه کهلبرگ، چارچوب فراگیر قابل قبولی برای تأیید این دیدگاه، فراهم کند. هر مکتبی دربردارنده نوعی از احترام به اشخاص است. در جامعه دموکراتیک این چشم‌اندازهای متفاوت، باید فضایی برای تعامل داشته باشد. به طور کلی، ما با پاره‌ای امور همچون احترام به اشخاص، نیاز داریم تا امکان همگامی با دیگران برایمان فراهم شود و افراد یکدیگر را برتابند بدون آن‌که ضرورتی برای توافق در خصوص جهان‌بینی‌مان وجود داشته باشد.





یک چشم‌انداز عمومی را در یک جامعه تکثرگرای دموکراتیک را نباید به‌گونه‌ای ترسیم کنیم که باعث تحمیل هزینه به دیگران شود.

## تعریف دوباره تکثرگرایی

گفته شد که نظریه کهلبرگ نمی‌تواند مبنای قابل قبولی برای تربیت اخلاقی در یک جامعه تکثرگرا فراهم کند. در اینجا نیز نظریه وی را به عنوان نمونه به کار می‌برم. هدف ضمنی آن است که هرکس بتواند پویایی نهفته در رویکردهای دیگر در تربیت اخلاقی را تحلیل و نتایج مشابهی درباره گرایش‌های اعتقادی آن، استخراج کند. این طرح برای بازسازی گفت‌وگو نسبت دین و اخلاق و تاثیر آن بر تربیت اخلاقی به عنوان یک مسأله ایمانی، روشنایی تازه‌ای خواهد تاباند.

اگر این رویکرد درست باشد، واضح است که ما به بازاندیشی مبنای تربیت اخلاقی در جامعه تکثرگرا نیازمندیم و باید تعریف دیگری از تکثرگرایی داشته باشیم.

غالباً مفهوم پلورالیسم، گزینه‌ای مناسب برای زندگی خصوصی یا حوزه‌های شخصی زندگی به شمار رفته است. در حوزه‌های عمومی اهتمام ما بر عرف و قرارداد است. به عنوان مثال برای تربیت اخلاقی در پی مبنایی هستیم که عموماً مورد قبول باشد. البته در حوزه خصوصی مجازیم که هر یک از ما مطلوب‌های متفاوت، فرهنگ خاص یا ویژگی‌های اخلاقی، باورها و ارزش‌های شخصی خود را داشته باشیم؛ بنابراین





دیدگاه، ایمان، که معمولاً دینی تعریف می‌شود، مسأله‌ای شخصی به شمار می‌آید، نه امری مربوط به دغدغه‌های نهایی ما که به زندگی ما جهت می‌دهد. شخصی کردن مفهوم تکثرگرایی، مستعد پاره‌ای خطرات است. چه بسا بکوشیم تا زندگی خود را به دو حوزه تفکیک کنیم و دو محور برای جهت‌گیری در زندگی داشته باشیم؛ یکی خصوصی، مانند باورهای دینی و دیگری عمومی. اما وقتی که به نگرانی‌های موثر در زندگی می‌رسیم باید یکی از این دو حوزه را انتخاب کنیم.

اگر تصور کنیم که می‌توانیم حوزه‌ای عمومی در تربیت داشته باشیم، یکی از لوازم آن این است که به طور جمعی پذیرفته شود که گرایش‌های ایمانی به تلاش‌های ما سامان می‌دهد. یکی از فرض‌های مسلم آن است که پرداختن به تربیت اخلاقی در زمینه‌ای دینی، گرایش‌های فکری را در عمل گریزناپذیر می‌سازد. غالب طرفداران رویکرد غیردینی به تربیت اخلاقی، به قدر کافی از جهت‌گیری ایمانی شکل گرفته در تفکر شخصی خود، آگاهی ندارند. حضور این گرایش فکری، در هرتلاش ساده تربیتی، قابل فرض و طرح است. خطر دیگر در شخصی کردن مفهوم تکثرگرایی این است که «تعصب‌های نیک‌خواهانه»، نادیده گرفته می‌شود. چشم‌انداز زندگی بیش از آن که «پذیرش عامیانه» فرد از سوی جامعه باشد، رواداری نسبت به حوزه شخصی است، که تکثرگرایی در آن غیرقابل طرح است. این وضع، نسبت به دیگر فلسفه‌های زندگی، خیرخواهانه است، اما آن‌ها موافقتی با آزادی بیان ندارند. حال اگر گرایش‌هایی چون مسیحیت یا مارکسیسم بتوانند به درستی، روشی برای زندگی، ترسیم کنند، این فلسفه‌ها

در مقابل تلاش برای محدود کردن اثرشان بر حوزه زندگی شخصی واکنش و مقاومت نشان می‌دهند. یک مورد از چنین مقاومتی را در مورد افرادی می‌توان مشاهده کرد که بر گسترش مدارس مستقل اصرار می‌کنند، که با جهت‌گیری آنان به زندگی، سازگاری دارد.

این دیدگاه درباره ماهیت گسترش ایمان، ما را به ایجاد یک مفهوم متفاوت از تکثرگرایی می‌رساند. این مفهوم در وهله اول به رسمیت شناختن این مسأله است که افراد جامعه ما باورهای متفاوتی دارند و فارغ از این باورها آرزو می‌کنند که الگوهای مختلفی از زندگی شکل بگیرد.

نگرش تکثرگرایانه به جامعه - به طور جدی - به دنبال به رسمیت شناختن تفاوت‌هایی است که ذاتاً به زندگی سامان می‌دهد. تکثرگرایی یک نگرش جمعی است که آزادی اظهار ایمان را حفظ می‌کند. این تصویر جامعه‌ای است که به وضوح به وضعیت تنوع و تکثر در زمانه ما اعتراف می‌کند و این، یعنی روبرو شدن و احترام گذاشتن به واقعیت‌های موجود در زندگی.

این تعریف از تکثرگرایی مفاهیم سیاسی مهمی دارد. «مردم» کسانی‌اند که با جهت‌گیری اعتقادی خاص ترجیح می‌دهند با دیگران در بیان فرهنگی - اجتماعی ایمان خود، مشارکت کنند. آن‌ها مایلند از لحاظ سیاسی، در مراکز مذهبی، مدارس و ادارات دولتی با دیگران باشند. از طریق مشارکت در چنین تلاش‌هایی، اعتقادات افراد و ارزش‌هایشان تنها باعث پیشرفت و ایجاد توانایی فردی نمی‌شود بلکه می‌تواند برای مطلوب شدن جامعه، همکاری صادقانه‌ای ایجاد کند.

سیاست تکثرگرا، بیش از محدود کردن، میدان دادن به بیان آزاد شیوه زندگی است که ریشه در ایمان دارد.

تکثرگرایی ناب مستلزم فضایی برای افراد است تا براساس باورهایشان رفتار کنند. این تکثرگرایی سیاسی و عمومی، مستلزم برخورد عادلانه با افرادی است که جهت‌گیری‌های ایمانی متفاوتی دارند و فراهم کردن برابر فرصت‌ها برای پیشرفت افراد در زندگی است.

بر اساس تصور تکثرگرا از جامعه، نباید تربیت، امتیاز دولت به شمار آید، بلکه تربیت، زمینه‌ای برای کسانی تلقی می‌شود که می‌خواهند باورهای عمیق خود را با دیگران در میان نهند. حال از آن‌جا که تربیت، عمیقاً با جهت‌گیری‌های ایمانی افراد مرتبط است، این امر اساسی است که در جامعه متکثر، افراد، اختیار کاملی برای منعکس کردن باورهای خود و جمعیت‌های خود داشته باشند. لزومی ندارد که چنین سیاست تربیتی، مسأله‌ای مضر تلقی شود که از مفهوم انسجام اجتماع در مقابل آن دفاع شود. به بیان کلی، انتخاب واقعی، مانع دموکراسی نمی‌شود، بلکه آن را به کمال می‌رساند. وقتی که افراد جامعه، در ظرف نگرش خود به زندگی و به موجودیت بهتر جامعه، بنگرند، انسجام اجتماعی به خوبی حفظ می‌شود. در یک جامعه مردم‌سالار و تکثرگرا نباید انتخاب اجتماعی از جانب نهادهای تحت کنترل دولت تحمیل شود؛ بلکه حکومت، باید گروه‌های تربیتی را ملزم کند، تا دغدغه خود را برای انسجام جامعه نشان دهند و جمعیت تربیتی خود را به طرف صلاح بهتر جامعه، سوق دهند. به نظر من نباید در مبنای تربیت اخلاقی در یک جامعه متکثر به دنبال یک

چشم‌انداز مشخص از زندگی یا یک جهت‌گیری خاص ایمانی باشیم. تکثرگرایی یعنی این که باید بپذیریم گرایش‌های تربیتی مختلفی در جامعه ما وجود دارد، جهت‌گیری‌هایی که برای ارائه برنامه تربیتی خود شایستگی دارند.

سیاست تکثرگرا، بیش از محدود کردن، میدان دادن به بیان آزاد شیوه زندگی است که ریشه در ایمان دارد.

بی‌تردید دیدگاه کهلبرگ یکی از این جهت‌گیری‌هاست. به اعتقاد من یک چشم‌انداز کاملاً مسیحی نیز می‌تواند یکی از آن‌ها باشد. همچنین یک رویکرد تکثرگرا باید اجازه و امکان دهد جهت‌گیری‌های ایمانی مختلف، برداشت خاص خود را عرضه کنند<sup>۱</sup> و در چارچوب قوانین تربیتی که از همه حمایت می‌کند و علیه هیچ‌کس تبعیض قائل نمی‌شود، دیدگاه خود را در مورد ارج و حرمت اشخاص داشته باشند.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی